

ترامپ، عبور از نهادگرایی و چالش جایگاه "هژمون لیبرال" برای آمریکا

تاج الدین صالحیان^۱

دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان، رشت، ایران

(تاریخ دریافت ۹۹/۲/۱۶ - تاریخ تصویب ۹۹/۸/۲۹)

چکیده

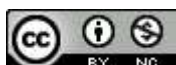
عدم شکل‌گیری موازنه قدرت مقابل ایالات متحده پس از فروپاشی شوروی، از پدیده‌های جدید در روابط بین‌الملل بوده است. اغلب لیبرال‌ها و طرفداران نظریه ثبات هژمونیک، در کنار قدرت خارق‌العاده آمریکا در بعد نظامی، علت آن را ایجاد نهادها، سازمانها و رژیم‌های بین‌المللی، تولید کالاهای عمومی امنیتی، مالی - تجاری و اقتصادی، چندجانبه‌گرایی و پرهیز از یکجانبه‌گرایی را اصلی‌ترین دلایل آن می‌دانند که سبب گردیده آمریکا حائز جایگاه "هژمون لیبرال" گردد و موازنه قدرت سنتی مقابل آن شکل نگیرد. اما با روی کار آمدن دونالد ترامپ، و سیاست "اول آمریکا" و عقب‌نشینی از بسیاری از نهادها و رژیم‌های بین‌المللی، خودداری از تولید کالاهای عمومی امنیتی و اقتصادی و پایان دادن به آنچه "سواری مجانی" می‌خواند، پیگیری ناسیونالیسم اقتصادی، یکجانبه‌گرایی و نهایتاً بی‌اعتنایی به منافع سایر بازیگران، از جمله دوستان و هم‌پیمانان، جایگاه "هژمون لیبرال" آمریکا را با چالش جدی مواجه ساخته است. بنابراین با توجه به آموزه‌های نظریه ثبات هژمونیک، هدف اصلی این پژوهش این است که بیان‌گردد: سیاست خارجی ایالات متحده در دوره ترامپ، ضمن عبور از شعارهای اعلامی، نسبت به گذشته دچار تحولات جدی گردیده، بطوریکه این تغییرات، موقعیت این کشور را با مخاطراتی مواجه کرده است، چرا که ترامپ با عبور از مولفه‌های مشروعیت‌بخش، در جهت تخریب جایگاه هژمون لیبرال گام برداشته است. در این پژوهش، از روش توصیفی - تحلیلی استفاده گردیده که از منابع کتابخانه‌ای و الکترونیکی بهره‌گرفته شده است.

واژه‌های کلیدی: سیاست خارجی آمریکا، قدرت نرم، ثبات هژمونیک، دونالد ترامپ، هژمون لیبرال.

Email: salehiyant@yahoo.com

^۱ نویسنده مسئول

فصلنامه علمی مطالعات روابط بین‌الملل، سال سیزدهم، شماره ۵۱، پاییز ۱۳۹۹، صص. ۷۳ - ۱۰۵.



نوع مقاله: علمی - پژوهشی

مقدمه

نظم برآمده از فروپاشی شوروی، نظمی چند وجهی و آمریکا محور بوده است که حول اتحادیه های امنیتی، بازار های آزاد، نهاد های چند جانبه و مجامعی برای مشاوره و مدیریت، سازماندهی شده است. این نظام بر اساس منافع و ارزشهای کشورهای غربی و بر پایه قدرت آمریکا، روابط نهادینه و توافقات سیاسی با شرکای آمریکایی و اروپایی شکل گرفته که وظیفه این نظام سرمایه سالار حفاظت از امنیت و دسترسی به بازار های آمریکا، تکنولوژی و پشتیبانی در اقتصاد آزاد جهانی است. جان ایکنبری معتقد است در این نظام، آمریکا باز عمل کرده و نسبت به شرکای خود متعهد است، در مقابل کشور های اروپایی و آسیایی، رهبری این کشور را پذیرفته اند. در واقع ایالات متحده، ائتلافی از شرکای خود ایجاد نموده و تلاش کرده است این روابط سودمند دراز مدت را با "دوستانه عمل کردن" خود ثبات ببخشد. به نظر وی آمریکا نیروی خود را برای جهان بی خطر کرده و در مقابل جهان می پذیرد که درون ساختار آمریکایی زندگی کند. (ایکنبری، ۱۳۸۳: ۳۱۵-۳۱۸).

بطور کلی غرب در راس آن ایالات متحده، سیستم های سیاسی، امنیتی و اقتصادی و فراملی مختلفی را سازماندهی کرده اند. در همین راستا، ایالات متحده با استفاده از این سیستم فعالانه به پیشبرد نهاد های لیبرالی به عنوان راهی برای گسترش و حفظ نفوذ خود در اروپا و آسیا پرداخته و خود را بعنوان هژمون خوش خیم جلوه داده است (اوون چهارم، ۱۳۸۳: ۳۴۸). البته نباید فراموش کرد که آمریکا همزمان به دخالت در امور داخلی کشورهایی که با سیاست هایش هماهنگ نبوده اند، مبادرت ورزیده و حتی برخی از آنها را ساقط نموده است. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هجری شمسی در ایران نمونه بارز این سیاست ایالات متحده به شمار می رود.

در مجموع، به علت جایگاه آمریکا بعنوان پشتیبان اصلی نظام بین الملل و نیز با در نظر گرفتن افول قدرت و جایگاه این کشور، هدف از پرداختن به این موضوع این است که روشن شود، در پشت شعارهایی همچون لیبرالیسم، یا دفاع از حقوق بین الملل و... سرشت واقعی نظام بین الملل یعنی آنارشیک بودن، سبب می شود که نباید به دیگر کشورها (بویژه

قدرتهای بزرگ) و به هیچ نظمی به راحتی اعتماد کرد، چرا که کشورها و نظمهای مدعی آزادی و لیبرالیسم هم می توانند به سرعت تغییر رویه داده و برخلاف آنچه ادعا می کنند عمل نمایند، وضعیتی که به نظر می رسد آمریکای دوره ترامپ ناقوس آن را به صدا درآورده است که در ادامه این موضوع مورد کنکاش قرار خواهد گرفت.

چارچوب نظری: نظریه ثبات هژمونیک

چارچوب نظری انتخاب شده برای این پژوهش نظریه "ثبات هژمونیک" مربوط به رابرت گیلپین است. اگرچه نظریه ثبات هژمونیک ابتدا توسط چارلز کیندلبرگر در سال ۱۹۷۳ مطرح شد، اما توسط گیلپین شرح و بسط داده شد. کیندلبرگر معتقد بود با توجه به منافع متضادی که کشورهای مختلف دارند، ممکن است نظام جهانی به خودی خود به سوی توازن و تعادل حرکت نکند، در چنین شرایطی نظام بین الملل نیاز به نوعی رهبری دارد تا ثبات اقتصاد جهانی را تضمین نماید. این رهبر باید بتواند هزینه های لازم برای تامین ثبات (Kindle Berger, 1973: 288-305). این نظام پرداخت نماید رابرت گیلپین معتقد است، ثبات هژمونیک به شرایطی در عرصه نظام بین الملل اطلاق می شود که یک کشور دارای تفوق در زمینه های مختلف، با ایجاد قواعد و رژیم های قدرتمند بین المللی، ثبات و تعادل سیستم را حفظ کرده و سایر کشورها را وادار می نماید تا (Gilpin, 1987: 43). آن قواعد را رعایت نمایند.

میشل کاکس نیز هژمونی را داشتن منابع قدرت فوق العاده و کاربرد آن با هدف رهبری بین المللی می داند، وی ایالات متحده را واجد این شرایط می داند (Cox, 2002: 55). گیلپین می گوید قدرت هژمون وظیفه ایجاد نظم و قواعد و هنجارهای نظام بین الملل را بر عهده دارد و کم و زیاد شدن قدرت هژمون، تاثیر بسزایی بر ثبات و عملکرد سیستم بین المللی خواهد داشت. (ساعی و ترابی، ۱۳۸۹: ۱۴۶)

فرضیه اصلی این نظریه این است که رژیم‌های با ثبات بویژه در مناسبات اقتصاد سیاسی بین‌المللی به هژمونی بستگی دارند که به ایجاد هنجارها و مقررات اقدام کرده و سپس بر عملکرد آنها از طریق بهره‌گیری از توانایی خویش نظارت نماید. (قوام، ۱۳۸۴: ۱۱۸-۱۱۹).

قدرت هژمون به دو صورت ممکن است عمل نماید؛ اول) هژمون خیرخواه و خوش‌خیم که با سیاست‌ها و ابزارهای تشویقی و اقناعی به برقراری و اعمال نظم هژمونیک می‌پردازد. به زعم برخی، نظام بین‌الملل از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۱ ماهیت هژمونیک داشت که آمریکا در آن به صورت یک هژمون خیرخواه رفتار می‌کرد. دوم) هژمون ممکن است بر عکس، از سیاست اجبار و ابزارهای قهرآمیز استفاده کند و بصورت تحکمی و آمرانه نظم هژمونیک مطلوب خود را ایجاد و اعمال نماید. در این شرایط هژمون بدخیم، بجای تشویق، تطمیع، و اقناع، سعی می‌کند سایر کشورها را مجبور و ملزم به تبعیت از نظم هژمونیک کند. شاید بتوان ادعا کرد آمریکا از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ در دوره ریاست جمهوری بوش پسر به صورت یک هژمون بدخیم تلاش کرد تا با سیاست اجبار و ارعاب، هژمونی خود را بر نظام بین‌الملل تحمیل و تثبیت نماید. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۳۴).

از نظر گیلپین، شروط شکل‌گیری نظام مبتنی بر نیت هژمونیک عبارتند از؛

- **وجود قدرت هژمون**؛ قدرت هژمون، مسئولیت و تامین کالا و امکانات عمومی یک نظام تجارت آزاد و ثبات پولی را بر عهده دارد

- **ایدئولوژی مشروعیت بخش**؛ در سایه هژمونی ایدئولوژیک قدرت مسلط حمایت و

همکاری سایر قدرت‌ها را به خود جلب و آن‌ها را با سیستم سازگار می‌کند

منافع مشترک؛ مشارکت در نظام اقتصاد جهانی مستلزم تفاهم بر سر حداقلی از منافع

مشترک است. (سلیمی، ۱۳۸۴: ۱۴۲-۱۴۵).

بطور کلی جریان آزاد، منظم، و باثبات اقتصاد بین‌الملل مستلزم این است که دولت هژمون

فعالانه اقدامات زیر را انجام پذیرد؛

از ثبات پولی بین المللی مراقبت کند. هژمون لازم است مکانیسم هایی برای جلوگیری از بحران های مالی و بین المللی داشته باشد.

- تجارت جهانی را تثبیت کند

در صورت لزوم، برنامه کمک خارجی را در دستور کار قرار دهد.

از مکانیسم های مجازات محکمی برخوردار باشد تا از فرصت طلبان و سواستفاده کنندگان جلوگیری کند.

- در فرآیند ثبات هژمونیک، دولت هژمون باید تولید کننده و حافظ "کالاهای عمومی" بین المللی باشد. تجارت آزاد و عاری از تبعیض، ثبات پولی و امنیت بین الملل عمده ترین کالاهای عمومی بین المللی تلقی می شوند. (قنبرلو، ۱۳۹۰: ۴۲)

بنابراین نظریه "ثبات هژمونیک" معتقد است نهادها و رژیم های بین المللی نیاز به یک هژمون دارند تا آن ها را ایجاد و محافظت نماید، این هژمون، به تولید کالاهای عمومی مورد نیاز نظام بین الملل از جمله کالاهای مای-تجاری، اقتصادی و امنیتی می پردازد.

اگرچه برخی لیبرال ها همانند کوهن معتقدند پس از شکل گیری رژیم های بین المللی حتی اگر قدرت هژمون افول نماید، باز رژیم ها به عملکرد خود ادامه می دهند، (Keohane and Nye, 1977: 44)، اما گیلپین معتقد است، با تضعیف یا عقب نشینی هژمون از کارکرد خود، نظم حاصل از آن نیز با مخاطرات جدی روبرو می شود. مساله ای که غرب و بطور مشخص آمریکا و اروپای غربی پس از جنگ جهانی دوم و بخصوص پس از فروپاشی شوروی مروج و مجری این نظریه در عرصه بین المللی بوده اند.

گیلپین معتقد است دوره های صلح و ثبات نسبی نظام بین الملل در قرون ۱۹ و ۲۰ ناشی از هژمونی بریتانیا و پس از آن آمریکا بوده است. وی قرن ۱۹ را قرن صلح بریتانیایی و قرن ۲۰ را قرن صلح آمریکایی می خواند. آنچه گیلپین به نظریه کیندلبرگر اضافه کرده است، مساله "مشروعیت هژمون" است، که سایر بازیگران باید به هژمون و نقش رهبری آن باور داشته باشند. (Gilpin, 1987: 63).

اگر مطابق نظریه ثبات هژمونیک گیلپین، آمریکا را بواسطه قدرت همه جانبه اش، هژمون نظم مستقر در نظر بگیریم، وجود جایگاه "هژمونی" برای این کشور وابسته به مشروعیت ناشی از ایجاد نهادها و رژیم های بین المللی است که حاصل چندجانبه گرایی و به اصطلاح شریک بودن سایر قدرت ها در ایجاد و تداوم آن هاست و از طرفی تکمیل این مشروعیت حاصل پرداخت هزینه های تولید کالاهای عمومی این نظام توسط آمریکاست. مطابق نظریه ثبات هژمونیک رابرت گیلپین، اگر شاهد افول قدرت آمریکا و یا عقب نشینی این کشور از نهادها و رژیم های بین المللی و عدم پرداخت هزینه تولید کالاهای عمومی تجاری- اقتصادی و امنیتی توسط این کشور باشیم، آمریکا دیگر واجد نقش "هژمون" یا به اعتقاد لیبرال ها "هژمون لیبرال" نخواهد بود و نادامه نظم بین المللی با مخاطرات جدی روبرو خواهد شد، وضعیتی که آمریکای در دوره ریاست جمهوری ترامپ با آن مواجه شده باشد که در ادامه به بررسی آن خواهیم پرداخت.

در پایان بحث چارچوب نظری ذکر این نکته لازم است که، اگرچه طرفداران نظریه ثبات هژمونیک، و غالب لیبرال ها آمریکا را در نقش یک "هژمون لیبرال جهانی" در نظر می گیرند که وجودش برای پشتیبانی و ثبات نظم مستقر بین المللی ضروری است، اما برخی دیگر، از جمله عده ای از نوواقع گرایان، آمریکا را نه یک هژمون لیبرال جهانی، بلکه یک "هژمون منطقه ای" در نظر می گیرند. بطور مشخص جان مرشایمر معتقد است ایالات متحده یک هژمون منطقه ای است، نه یک هژمون جهانی. (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۳۵).

مرشایمر (۱۳۹۸) معتقد است هرگاه ناسیونالیسم و رئالیسم در مقابل لیبرالیسم قرار گرفته اند، لیبرالیسم شکست خورده است [کاری ترامپ در حال انجام آن است]. اگرچه مرشایمر از لیبرالیسم داخلی آمریکا به نوعی دفاع می کند، اما وی پیش بینی کرده است که "هژمونی لیبرال" آمریکا در سطح بین المللی دچار شکست خواهد شد [که ترامپ آن را تسریع بخشیده است]. شاید آنگونه که فرید زکریا (۲۰۱۹) هم بیان کرده است، دونالد ترامپ آغازی باشد بر پایان هژمونی لیبرال آمریکا، بنابراین با توجه به آموزه های لیبرالیست های نهادگرا، اعتماد ایجاد شده برای آمریکا و نظم مستقر بین المللی بویژه پس از فروپاشی

شوروی، حاصل نهادها، سازمانها و رژیمهای بین المللی با حمایت آمریکا بوده که دونالد ترامپ ضمن عبور از آنها، جایگا "هژمون لیبرال" برای این کشور را با خطر جدی مواجه کرده است، که در ادامه به دلایل این موضوع خواهیم پرداخت.

شکل گیری جایگاه "هژمون لیبرال" برای ایالات متحده

واقع گرایان معتقدند قدرت نامتوازن از سوی هر کشوری ارائه بشود، برای دیگران همواره خطری مهلك به شمار می رود. هر چند که کشور نیرومند، همانطور که آمریکا می اندیشد، همواره خود را حامی صلح، عدالت و رفاه در جهان معرفی نماید.

آنها معتقدند در سطح سیاست بین الملل قدرت بلامنازع، طرد شده و سایرین را وادار به ایجاد موازنه در مقابل خود می کند. (والترز، ۱۳۸۳: ۸۴). در واقع نظریه پردازان واقع گرا معتقدند، "تنها قدرت است که قدرت را مهار می کند". (Mastanduno, 1977: 88)

واقع گرایان هرگونه قدرت متراکم را به خودی خود موجد تهدید می دانند و صرف وجود دولت پیکرمانی که مبتنی بر قدرت متمرکز است سبب تهدید برای دیگران است و این فارغ از نیات و مقاصد دولتهاست (لیتل، ۱۳۸۴: ۳۲). بازیگران جهت رفع کردن این ناامنی، اقدام به ایجاد موازنه در برابر تجمیع قدرت خواهند کرد. و بطور خودکار اقدامات موازنه ای را در قبال قدرتهایی که خواهان احراز چنین موقعیتی هستند را در پیش می گیرند. پوسن^۱ هم بیان می کند: دولت هایی که در طول تاریخ به مثابه هژمون بالقوه تلقی شده اند، با شدیدترین رفتارهای موازنه ای بخصوص از سوی همسایگانشان مواجه شده اند. کنث والتز^۲ نیز در همین رابطه میگوید: دولتها در نتیجه مواجهه با قدرتهای نامتوازن، تلاش میکنند قدرت خود را بالا ببرند (موازنه درونی یا بیرونی). والتز این بحث را در مورد عکس العمل دیگر دولتها به تمایل سلطه جویانه شارل اول اسپانیا، لویی چهاردهم، ناپلئون بناپارت فرانسه، قیصر ویلهلم دوم و آدولف هیتلر آلمان ادامه می دهد. بحث او به بهترین وجه با

1- Barry Posen

2- Kenneth waltz

مفهوم "موازنه قدرت خودکار" و عملکرد خودبخودی سازو کار موازنه همخوان است (لیتل، ۱۳۸۳: ۲۵-۲۷). اما با فروپاشی شوروی سابق و از بین رفتن نظام دو قطبی و تنها ماندن ایالات متحده آمریکا از سال ۱۹۹۱ میلادی بعنوان تک قطب، موازنه ای بصورت آشکار در برابر این کشور شکل نگرفته است. همین امر سبب گردید تا اندیشمندان در پی پاسخ به این سوال برآیند که چرا در برابر هژمونی آمریکا پس از سال ۱۹۹۱ میلادی "موازنه قوا" شکل نگرفت؟ چرا که عدم شکل گیری موازنه قوا در برابر هژمون به مدت بیش از یک ربع قرن برخلاف سنت واقعگرایی در تاریخ بوده است.

در مقابل اما، لیبرال ها همواره در صدد بوده اند تا پاسخ مناسب را در این خصوص ارائه بدهند که مهمترین آن این است که تک قطب یا هژمون، اگر لیبرال باشد و بتواند با سیاست چندجانبه گرایانه، ضمن ایجاد نهادها، سازمان ها و رژیم های بین المللی، کالاهای عمومی نیز به نظام بین الملل عرضه نماید، "اعتماد" عمومی به خود را افزایش داده، بنابراین انگیزه برای ایجاد موازنه قدرت در برابر آن کاهش می یابد. لیبرال ها معتقدند آنچه باعث شده است پس از فروپاشی شوروی، قدرت سخت آمریکا، موازنه ای در برابر خود نبیند، قدرت نرم این کشور بوده که در کنار تولید کالاهای عمومی، با ایجاد نهاد ها و رژیم های چندجانبه بین المللی، حداقل تاکنون هرگونه موازنه سخت در برابر خود را غیر ضرور نشان می دهد. این همان ویژگی هایی است که مطابق نظریه ثبات هژمونیک گیلپین سبب ایجاد مشروعیت برای هژمون می شود. مطابق نظریه ثبات هژمونیک آمریکا حامی مروج تجارت آزاد است و در این زمینه در فراهم کردن کالاهای عمومی ضروری دیگرهمانند ثبات پولی و امنیت بین الملل، فعالانه تلاش می کند (ر.ک. به: قنبرلو، ۱۳۹۰: ۵۹). از طرفی جان ایکنبری^۱ و چارلز کوپچان^۲ نیز در این زمینه بیان کرده اند، مردم سالار و لیبرال بودن نظام سیاسی داخلی ایالات متحده به چیرگی آن کشور مشروعیت می بخشد و همزمان دیگران را از نیکخواهانه بودن این چیرگی مطمئن و آنها را جذب مدار ایالات متحده می کند (نای،

1- John Ikenberry

2- Charles Kupchan

پاپ و دیگران، ۱۳۹۲: ۹۶). برابر با نظریه ثبات هژمونیک، هژمون این اجازه را به سایر دولت‌ها می‌دهد تا از منافی که خود برای اقتصاد بین‌الملل بصورت "کالاهای عمومی" فراهم می‌کند به عنوان "سواری مجانی" منتفع گردند [استفاده از مواهب نظم مستقر بدون پرداخت هزینه]. در امور اقتصاد بین‌المللی یک نظام تجاری باز، حقوق مالکیت کاملاً تعریف شده، استانداردهای مشترک مقیاس‌ها شامل پول بین‌المللی، سیاستهای اقتصادی هماهنگ کلان، رفتار مناسب در شرایط بحران اقتصادی و نرخ‌های ثابت مبادله، جزو کالاهای عمومی به شمار می‌رود (قوام، ۱۳۸۴: ۱۱۶-۱۱۷). در واقع، ایالات متحده به عنوان حامی حامی "نهادها" و رژیم‌هایی است که اعضای نظام بین‌المللی هرج و مرج آمیز را از نتایج نامطلوب دور نگه می‌دارد. (لیتل، ۱۳۹۳: ۷۰۰)، و این نقش همانگونه که گیلپین می‌گوید سبب مشروعیت هژمون خواهد شد.

ویژگی‌های هژمون لیبرال

با فروپاشی شوروی سابق و خروج نظام بین‌الملل از حالت دو قطبی، ایالات متحده به عنوان تک قطب قدرت باقی ماند که با رشد اقتصادی ۲۷ درصدی در دهه ۹۰ میلادی، خود را به عنوان هژمون جهانی مطرح ساخت و پس از آن بود که همواره تلاش نموده است با مداخله در ابعاد مختلف نظم مستقر، هژمونی خود را تداوم بخشیده و به انحاد مختلف از این برتری و رهبری حراست نماید. در واقع، رئالیست‌ها جریان با ثبات اقتصاد بین‌الملل را مستلزم وجود یک قدرت برتر نظامی یا همان هژمون میدانند که همانگونه که بیان گردید از آن به تئوری "ثبات هژمونیک" یاد می‌کنند. (صالحیان، ۱۳۹۸: ۱). ایالات متحده تلاش نموده است از پیدایش قدرتهای منطقه‌ای مستقل و مخالف با اهداف و منافع خود جلوگیری نماید. برای تحقق چنین امری، آمریکا از ابزارهای گوناگونی استفاده کرده است که علاوه بر قدرت سخت و نظامی قوی، ایدئولوژی و فرهنگ لیبرالی و نهادهای بین‌المللی

از مهمترین آنها بوده است که رابرت کاکس^۱ نیز بر این مولفه‌ها جهت تحقق یک نظم هژمون "لیبرال" تاکید دارد. (طالعی حور و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۲). در واقع آنچه مابه‌الامتیاز ایالات متحده با سایر قدرتهاست، ایجاد سازمانها، نهادها، ترتیبات، مقررات و رژیم‌های بین‌المللی است که در راستای تامین منافع این کشور صورت گرفته است. این کشور تلاش نموده است [در کنار قدرت فوق‌العاده مادی]، مدل حکومتی و اندیشه‌های دموکراتیک آمریکایی را در سطح جهانی تحکیم و در نهایت رهبری آمریکا را تثبیت نماید. (حسینی متین، ۱۳۹۸: ۱۴).

الف. قدرت مادی (سخت) عامل برتری

جوزف نای می‌گوید نابرابری میان قدرت آمریکا و بقیه کشورها بسیار فاحش است، وی معتقد است ایالات متحده جهان را در انقلاب امور نظامی مبتنی بر اطلاعات رهبری می‌کند. بطوری که هزینه‌های نظامی این کشور، نیمی از هزینه‌های نظامی جهان را تشکیل می‌دهد و برای کشورهای دیگر بسیار مشکل است یک چالش نظامی سنتی را علیه آمریکا سازماندهی کنند. به اعتقاد نای، آمریکا در بعد اقتصادی هم تقریباً یک چهارم بهره‌وری اقتصادی جهان را داراست (نای، ۱۳۹۲: ۷۹). هنری کسینجر نیز معتقد است آمریکا در تمامی زمینه‌ها از جنگ افزار و تسلیحات نظامی گرفته، تا تجارت و بازرگانی، علوم و فناوری، آموزش عالی و فرهنگ عمومی از برتری چشمگیری برخوردار است. (کسینجر، ۱۳۹۱: ۱۱). در مجموع، ایالات متحده در نظام بین‌الملل دارای یک مجموعه قابلیت‌های مادی کامل تری از هر کشور دیگر است. این کشور فقط با تخصیص ۳ تا ۴ درصد اقتصاد خود به نیروی نظامی، ۵۵ درصد کل مخارج نظامی و ۸۰ درصد مخارج تحقیق و توسعه انجام شده میان ۷ کشور بسیار قدرتمند جهان را صرف می‌نماید. بر اساس آخرین رتبه‌بندی موسسه تحقیقات صلح بین‌المللی استکهلم^۲ در سال ۲۰۱۷ میلادی، آمریکا با ۶۴۷ میلیارد دلار در رتبه اول قدرت نظامی دنیا گرفته و چین با ۲۲۸ و روسیه با ۶۶ میلیارد دلار

1- Robert Warburton Cox

2- Stockholm international peace research institute

در رتبه های بعدی قرار گرفتند. (طالعی حور و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۹-۳۰). بنابراین وجود قدرت مادی برتر اعم از قدرت نظامی و قدرت اقتصادی جزو لاینفک هژمونی ایالات متحده بوده است، بطوری که آنگونه که رابرت جرویس نیز می گوید، آمریکا تنها قدرت هژمون در نظم جهانی تک قطبی است. (see Jervis, 2006: 18-7).

ب. مولفه های غیر مادی (قدرت نرم)^۱ مشروعیت بخش

۱. ایده و فرهنگ

آنچه جوزف نای از آن به "سیاست اندیشه"^۲ یاد می کند، رهیافتی است در حوزه سیاست، که بیشتر بازیگران غیر دولتی آن را به کار می گیرند تا بازیگران دولتی. سیاست اندیشه بر "قدرت نرم" همچون ایده ها، هنجارها و کارکرد رسانه های جمعی تاکید می کند. بر این مبنا، میتوان سیاست اندیشه را از "سیاست قدرت" که بر ابعاد مادی و سخت افزارانه قدرت تاکید می کند متمایز کرد. (نای، پاپ و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۲).

در مجموع به باور بسیاری از اندیشمندان و صاحب نظران علم روابط بین الملل، مولفه های فرهنگی یکی از مهمترین ارکان سیاست خارجی هر کشور است که در بسیاری از مواقع، لایه های زیرین حوزه های دیگر نیز از آن منبعث می گردند. بنابراین می توان گفت "فرهنگ" و "ایدئولوژی" یکی از مهمترین ابزارها برای قدرت هژمون بوده و با توجه به ویژگی آنها حتی می توانند کاربرد بهتری از قدرت مادی برای قدرت هژمون داشته باشند. از اینرو ایدئولوژی و فرهنگ لیبرالیسم نقش تعیین کننده ای در حفظ و تقویت هژمونی ایالات متحده داشته و آن کشور همواره تلاش کرده است تا در کنار قدرت مادی خود، از این ابزار مهم نیز برای حفظ موقعیت هژمونی خود استفاده نماید. (طالعی حور و دیگران، ۱۳۹۷: ۳۰-۳۱).

ایالات متحده، ایدئولوژی سیاسی خود را جهانی می داند و برای نیل به جاودانگی و دوام و بقای ابدی، تلاش می کند از طریق سیاست خارجی، دیگران را همسو با آرمانهایش

1- Soft Power

2- Politics of thought

تغییردهد تا هیچ ایده ای که امکان دیالکتیک با آمریکا را داشته یا مانع حاکمیت ارزشهایش در نقطه ای از عالم شود، وجود نداشته باشد. (مظفر پور، ۱۳۸۶: ۴۷).

جوزف نای فرهنگ عامه ایالات متحده را نمونه بارز یک فرهنگ جذاب قدرت آخرین می داند و معتقد است: "قطع نظر از آنچه ما انجام می دهیم، فرهنگ عامه آمریکایی از یک اقبال جهانی برخوردار بوده و هیچ راه فراری از نفوذ هالیوود، سی ان ان و اینترنت وجود ندارد و به طور کلی اقبال عمومی به فرهنگ آمریکایی، سبب ارتقا قدرت نرم، مطلوبیت فرهنگی و ایدئولوژی این کشور می گردد". (طالعی حور، ۱۳۹۷: ۳۲).

فرید ذکریا نیز مراکز آموزش عالی ایالات متحده را یکی از ابزارهای ترویج فرهنگ آمریکایی می داند. از نظر او آموزش عالی، بهترین صنعت آمریکا به شمار می آید. وی معتقد است ایالات متحده با پنج درصد جمعیت دنیا، در صحنه آموزش عالی برتری مطلق دارد و ۶۸ درصد از ۵۰۰ دانشگاه برتر جهان متعلق به این کشور است (Zakaria, 2008¹).

فریزر^۲ نیز ضمن تاکید بر قدرت نرم آمریکا، معتقد است: "قدرت نرم از فرهنگ سرچشمه میگیرد"، وی از مواردی همچون گسترش فیلم‌ها و ویدئوهای تلویزیونی، موسیقی و ذائقه غذایی آمریکایی بعنوان شاخص‌های اصلی قدرت نرم آمریکا نام می برد. بر همین اساس در سند راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ میلادی نیز اشاره شده که دفاع از گسترش جهانی سازی ارزشهای لیبرال دموکراسی در بطن استراتژی امنیت ملی آمریکا قرار گرفت. بنابراین در صورتی آمریکاییها به اهداف خود در عرصه بین الملل بهتر نائل خواهند آمد که فرهنگ، ایدئولوژی، ارزش و داشته‌های این کشور برای دیگران جذابیت داشته باشد. (طالعی پور، ۱۳۹۷: ۳۳-۳۴). همچنین در استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در سال ۲۰۱۵ نیز بر ارزشهای و ایده‌های آمریکایی و نیز دفاع از دموکراسی و حقوق بشر تاکید شده و بیان می کند که دفاع از دموکراسی و حقوق بشر این کشور را با آرمان‌های مردم عادی در سراسر جهان متحد می کند. در این سند آمده است که به طور معمول انتظار می رود

1-Fareed Zakaria

2-Nancy Fraser

ایالات متحده به حمایت از تغییر دموکراتیک صلح آمیز در دنیا پردازد united states (national security strategy, 2015: 19-20).

بنابراین می توان گفت فرهنگ و ابزارهای اشاعه آن موثرترین عامل برای گسترش هژمونی در محیط متحول جهان امروز هستند. بررسی اجمالی محتوای محصولات فرهنگی آمریکا از آغاز دهه ۱۹۹۰ میلادی تاکنون نشان می دهد که این قبیل محصولات عامدانه و هدفمند و با اغراض خاص سیاسی تولید شده اند و ورای کارکرد ظاهری شان، در حقیقت حاملان و مبلغان پیام های سیاستمداران آمریکا هستند که وظیفه خطیر ایجاد مشروعیت برای هژمونی جهانی ایالات متحده را بر عهده دارند. (ر.ک به: پور احمدی و سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۷۳).

نهادسازی بین المللی

مطابق نظر گیلپین، مهمترین عامل مشروعیت بخش و در واقع تحکیم چیرگی هژمونی آمریکا، ایجاد و پشتیبانی شبکه ای از رژیم ها و نهادهای امنیتی و بویژه اقتصادی توسط این کشور و با کمک هم پیمانان اروپایی خود پس از جنگ جهانی دوم بوده است. در واقع آمریکا بعنوان هژمون، ساختار نهادین جدید را با توافق اعضای جامعه بنیان نهاد و منافع عمدتاً اقتصادی بین گروه های مختلف فراهم نموده است (Iseri, 2007: 2). رابرت کاکس معتقد است نهاد های بین المللی در پنج مورد در تحکیم هنجار های جهانی قدرت هژمون موثر هستند:

- محصول نظم جهانی هژمونیک هستند.
- قوانین مربوط به تسهیل گسترش نظم جهانی هژمونیک را تضمین می کنند.
- به صورت ایدئولوژیک به هنجار های نظم جهانی مشروعیت می بخشند.
- ابزار گزینش نخبگان از کشور های پیرامون هستند.
- ایده های ضد هژمونیک را جذب می کنند. (Cox, 1983: 62)

آن گونه که جان ایکنبری هم بیان می‌کند، نظام مستقر بین‌المللی در پس از جنگ جهانی دوم، اساساً مشتمل بر قدرت نهادهاست. وی معتقد است پس از جنگ، در حقیقت آمریکا به کشورهای لیبرال پیشنهاد داد که اگر ایالات متحده با فعالیت در چارچوب "نهادهای" قابل پذیرش متقابل موافقت می‌کند تا زمینه نابرابری قدرت را از میان ببرد، دیگر کشورها هم می‌پذیرند که مشارکت رضایتمندانه‌ای داشته باشند. بنابراین نظام هژمونیک پس از جنگ سرد با "نهادهای" و فعالیت‌هایی آمیخته شده که توسل به قدرت را کاهش می‌دهد و این ویژگی اصلی نظام‌های مشروطه لیبرال داخلی است. به عقیده ایکنبری درون این نظام لیبرال و نهادین ثروت‌های کشورها کم و زیاد خواهد شد، حتی خود آمریکا با ماندن در مرکز نظام، پیروزی‌ها و شکست‌هایی تجربه می‌کند، اما این پیروزی‌ها و شکست‌ها در سیستم بطور گسترده‌ای توزیع شده است. ساختاری که توسل به قدرت کم و رویکرد به نهادها زیاد باشد، ثبات، ویژگی بارز آن است. (ایکنبری، ۱۳۸۳: ۳۳۷-۳۳۹).

در همین راستا باراک اوباما رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، در سال ۲۰۱۶ میلادی در سخنرانی خود در نیویورک می‌گوید: "نهاد‌های بین‌المللی از سازمان ملل متحد گرفته تا ناتو، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را آمریکا شکل داده و این نهادها تقویت‌کننده نیرو و توان آمریکا بوده‌اند." (طالعی حور، ۱۳۹۷: ۳۸).

اما در دوران ریاست جمهوری جورج بوش پسر، به علت برخی اقدامات یکجانبه در عملیات‌های نظامی، این ترس در محافل سیاسی و علمی ایجاد گردید که ممکن است این هژمون لیبرال، تغییر رویه داده و با اقدامات یکجانبه به یک ابرقدرت خودخواه و بدخیم تبدیل شود. در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما مجدداً چندجانبه‌گرایی و تولید کالا‌های عمومی برای نظام مستقر بین‌المللی، از سوی آمریکا از سر گرفته شد. اما با روی کار آمدن دونالد ترامپ و اتخاذ سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه از سوی وی، مجدداً ترس و وحشت بر سیاست جهانی حاکم شده است که احتمالاً عکس‌العمل سایر کشورها بخصوص قدرت‌های جهانی را در پی خواهد داشت.

سیاست خارجی آمریکا در دوره دونالد ترامپ

دونالد ترامپ با رفتار های ساختار شکنانه خود در مورد بسیاری از معاهدات بین المللی و تغییر الگوی رفتار آمریکا در چگونگی تولید کالاهای عمومی امنیتی و اقتصادی در دوره ایشان، این علامت سوال بطور جدی پیش روی سیاست مداران و اندیشمندان سیاست و روابط بین الملل قرار گرفته که آیا ایالات متحده دیگر حفظ نظم لیبرال مستقر برایش اولویت ندارد؟

بطور کلی راهبرد امنیت ملی آمریکا علیرغم خطوط ثابتی که دارد اما، در دوره ترامپ، تفاوت جدی با دوره اوباما پیدا کرده است، و آن مربوط به نقش آمریکا به عنوان هژمون لیبرال است. سیاست خارجی آمریکا در دوره اوباما، منطبق بر بین الملل گرایی لیبرال بود، (Renshon, 2012: 15)، بطوریکه پشتیبانی و تقویت نظم مستقر بین المللی بعنوان یک هدف مهم در استراتژی امنیت ملی ایالات متحده تعریف شده بود (U.S. National Security Strategy, 2010) در مجموع مهمترین اهداف استراتژی امنیت ملی باراک اوباما در سالهای ۲۰۱۰ و ۲۰۱۵ عبارت بود از: امنیت، رفاه و ارزش های آمریکایی و حفظ و پشتیبانی از نظم مستقر بین المللی با رویکرد چندجانبه گرایی. (جهانیان و اسلامی، ۱۳۹۹: ۱۲۵).

اما با روی کار آمدن دونالد ترامپ و اعلام استراتژی " اول آمریکا " ، تغییرات جدی در استراتژی امنیت ملی آمریکا ایجاد شد. ترامپ، در استراتژی جدید امنیت ملی برای آمریکا که با معرفی "جهان فوق العاده خطرناک" آغاز می شود که تروریست های فراملی و کشورهای تجدیدنظرطلب و خطاکار آن را پر کرده اند، اعلام می کند که، چین و روسیه می خواهند جهانی در مقابل ارزش ها و منافع آمریکا ایجاد نمایند. در سند امنیت ملی آمریکا در دوره ترامپ، خبری از ترویج دموکراسی و حقوق بشر نیست، بلکه به جای آن صرفا به حمایت از ارزش های آمریکایی اشاره شده است. (U.S. National Security Strategy, 2017). در واقع مهمترین رویکرد ترامپ که در سند امنیت ملی آمریکا (۲۰۱۷) تبلور یافته

است، عبارتست از تکیه بر یکجانبه‌گرایی و در پیش گرفتن دوجانبگی (عمل متقابل) بویژه در حوزه اقتصادی (حمایت‌گرایی در مقابل اقتصاد آزاد، جهانی شدن و لیبرالیسم)، کاستن از تعهدات نظامی با متحدین (تقسیم بار مسئولیت) برای چانه زنی و کسب امتیاز، خروج از معاهدات بین‌المللی و تحریم‌های اقتصادی (U.S. National Security Strategy, 2017). بنابراین می‌توان گفت، ترامپ با اتخاذ سیاست یکجانبه‌گرایی و عقب‌نشینی از تعهدات بین‌المللی سبب کنارگذاشتن سیادت و رهبری مورد ادعای لیبرال‌ها و آنچه هژمون لیبرال می‌خواند شده، گردیده است. به عبارت دیگر، ترامپ ملی‌گرایی اقتصادی را در مقابل نهادگرایی بین‌المللی لیبرال که آمریکا سردمدار آن بوده است، قرار داده است و در این راه از نهادها، سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی عقب‌نشینی کرده است. در ادامه مهمترین محورهای سیاست خارجی ترامپ مورد بررسی اجمالی قرار می‌گیرد.

محورهای اصلی سیاست خارجی دونالد ترامپ

در این بخش جهت روشن شدن جهت‌گیری اصلی سیاست خارجی آمریکا در دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ، به مهمترین محورهای سیاست خارجی ترامپ اشاره می‌کنیم:

– اولویت دادن به منافع آمریکا با شعار "اول آمریکا" و نادیده گرفتن منافع

دیگران

یکی از مفاهیمی که دونالد ترامپ در زمان تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری مطرح ساخت و حتی در جریان سخنرانی مراسم سوگند و آغاز ریاست جمهوری اش در کاخ سفید نیز دوبار با صدای بلند تکرار کرد مفهوم "نخست آمریکا" بود. (حسینی متین، ۱۳۹۸: ۱۶).

ترامپ در تبیین سیاست "اول آمریکا" بعنوان استراتژی امنیت ملی خود بر چهار موضوع متمرکز شده است. وی می‌گوید: "در استراتژی امنیت ملی من یک چشم‌انداز استراتژیک برای محافظت از مردم آمریکا و حفظ شیوه زندگی ما، گسترش رفاه، حفظ صلح از طریق قدرت و پیشرفت نفوذ آمریکا در جهان وجود دارد". ایده اول آمریکای ترامپ یک ایده عمیقاً ملی‌گرایانه است که در آن منافع ملی تنها هدایت‌کننده فعالیت‌های

ایالات متحده در جهان است. (فلاحی و حیدری، ۱۳۹۸: ۶۸-۶۹). نکته مهم در سیاست ملی گرایانه اول آمریکایی دونالد ترامپ، نادیده گرفتن منافع سایر بازیگران حتی هم پیمانان اصلی ایالات متحده است.

- ناسیونالیسم اقتصادی ترامپ بدون توجه به منافع مشترک با سایر کشورها

ترامپ با فاصله گرفتن از رویکرد "جهان گرایی" و "بین الملل گرایی" دولت های پیشین آمریکا و در عوض با تاکید بر ناسیونالیسم و حمایت گرایی اقتصادی، سعی کرده است بجای منافع تجاری جمعی و مشترک بین المللی، صرفا و بطور یکسویه منافع اقتصادی آمریکا را در نظام تجارت جهانی مورد توجه قرار دهد. وی با انتقاد از نظم موجود تجاری، نظام تجارت بین الملل را به شکلی از همکاری با "حاصل جمع صفر" در نظر می گیرد که سود و منفعت دیگر کشورها به معنای عدم بهره مندی آمریکا از منافع تجارت بین المللی است. به همین دلیل است که دولت جدید آمریکا با به چالش کشیدن نظام تجاری لیبرال کنونی از یک سو، و تاکید بر سیاست ناسیونالیسم اقتصادی از سوی دیگر، سعی کرده است تا قدرت و توان اقتصادی کشور را تقویت نماید، حتی اگر این سیاست باعث به خطر افتادن نظام تجاری بین المللی شده و کارکرد آن را با چالش مواجه سازد. (اختیاری امیری و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۶۲). به طوری که علیرغم اینکه آمریکا از سرمایه گذاری دیگر کشورها از جمله متحدین ثروتمند عربی همانند عربستان سعودی و یا حتی رقبایی همچون چین در کشور خود بهره می برد و بدون این سرمایه ها با مشکلات جدی اقتصادی از جمله مشکل بدهی های خارجی مواجه خواهد شد، اما هر جا منافع اقتصادی آمریکا اقتضا نماید بدون تردید بطور یکجانبه اقدام خواهد کرد، چرا که ترامپ معتقد است نامتوازن بودن صادرات و واردات به ضرر آمریکا بوده است و به همین دلیل وی ضمن خروج یکجانبه از بسیاری معاهدات، بعضا در جهت تغییر رژیم های بین المللی نیز تلاش کرده است.

– تلاش در جهت تغییر رژیم های بین المللی

به اعتقاد مخالفین اصول لیبرالیستی بازار و نظریه پردازان وابستگی متقابل اقتصادی نظیر استنلی هافمن^۱ و کاترین باربیری^۲، وابستگی متقابل، لزوماً سازش و یکدلی به بار نمی آورد، بلکه به بدگمانی و ناسازگاری نیز منجر می شود. چرا که وابستگی متقابل شدید، بزرگترین پتانسل را برای افزایش احتمال مجادلات دارد، از طرفی تجارت بین دو کشور بجز در موارد استثنایی، همیشه یک کشور نسبت به طرف مقابل سود بیشتری کسب می کند. در همین راستا می توان به سیاست های ناسیونالیستی ترامپ جهت افزایش منافع آمریکا حتی از طریق اصول و قواعد لیبرالیستی و الگوی حاکم بر تجارت آزاد نظام بین الملل نیز اشاره کرد. دونالد ترامپ با طرح ایده هایی همچون آمریکای با عظمت، استمرار هژمونی ایالات متحده و شکست رقبای اقتصادی بالقوه و در حال ظهور، تلاش دارد تا هنجارها و قواعد رژیم های بین المللی را به نفع آمریکا تغییر داده یا اصلاح نماید. بعنوان نمونه می توان به خروج از معاهدات تجاری و زیست محیطی و اعلام نارضایتی ترامپ از مفاد معاهدات و ضرر و زیان هایی که آمریکا با پذیرش قواعد حاکم بر آن رژیم ها متحمل شده اشاره کرد. سیاستهای ناسیونالیستی و حمایت گرایانه دولت ترامپ به حدی است که برخی این سیاستها را نوعی بازگشت به سیاستهای انزواطلبانه و اعلامیه مونرو (۱۸۲۳) برمی شمارند. (اختیاری امیری و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۷۴-۱۷۵).

– سیاست عقب نشینی از سازمان ها و معاهدات بین المللی

همانگونه که بیان گردید، مقصود دونالد ترامپ از مفهوم "نخست آمریکا" این است که هرچا منافع اقتصادی آمریکا ایجاب نماید، بدون تردید و بطور یکجانبه اقدام خواهد کرد و خروج یا اصلاح پیمان ها و توافق های بین المللی و منطقه ای اولویت نخست این دولت خواهد بود. ضمناً برای جایگزین کردن این پیمان ها نیز فعالانه اقدام خواهد کرد. این قرائت

1- Stanley Hoffmann

2- Catherine Barbieri

از رفتارهای خارجی ترامپ، بیشترین تاکید را بر تغییر نظم بین المللی لیبرال قاعده مند گذاشته و معتقد است هدف وی تغییر و تعدیل آن است. (Ros, 2018: 9-21).

در واقع می توان گفت ناسیونالیسم اقتصادی دونالد ترامپ، بسیاری از معاهدات و سازمانهای بین المللی که با نقش "هژمون لیبرال" آمریکا به وجود آمده اند را مانعی برای قدرت یابی آمریکا می داند و در راستای برداشتن این موانع، از سیاست تهدید و اجبار نیز استفاده می کند. اصلاح نفتا^۱ در همین راستا قابل تحلیل است.

دونالد ترامپ با تهدید خروج از سازمان تجارت جهانی و اعلام خروج از گروه G 7 در کانادا و عدم امضای بیانیه مشترک این گروه، نشان داد که وی نسبت به موقعیت ایالات متحده در نهادها و توافقنامه های بین المللی راضی نیست (Bump, 2018: 1-5). این امر نشان دهنده آن است که دونالد ترامپ بدنبال تامین حداکثر منافع ملی آمریکا در تعاملات بین المللی و جهانی است، حتی اگر لازم باشد از بسیاری از توافقنامه ها و تعهدات نیز عقب نشینی خواهد کرد. این رفتار ترامپ موید آن است که وی بدنبال بازسازی و بازنگری در نظم موجود [به نفع آمریکا] است. این رفتارها طیفی از اقدامات و تصمیمات را شامل می شود که برخی از آنها همانند خروج بکجانبه از معاهدات، سازمانها، نهادها و رژیم های بین المللی در چند دهه گذشته، نقش محوری و مهمی در حفظ صلح و ثبات بین المللی داشته اند. مهم ترین اقدامات ترامپ برای خروج از معاهدات یا تهدید به خروج از آنها به قرار زیر است:

- خروج از معاهده تجارت آزاد شرق آسیا موسوم به "موافقت نامه مشارکت فرا اقیانوس آرام" یا T.P.P در ۲۰۱۷.
- تهدید به خروج از سازمان تجارت جهانی در ۲۰۱۷.
- خروج از معاهده آب و هوایی (اقلیمی) پاریس در ۲۰۱۷.

۱- توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی

- اعلام کناره‌گیری از سازمانهای بین‌المللی علمی و فرهنگی ملل متحد موسوم به برجام (JC POA) در سال ۲۰۱۸.
 - اعلام خروج از شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد در ۲۰۱۸.
 - کناره‌گیری از دیوان بین‌المللی دادگستری موسوم به ICJ در ۲۰۱۸.
 - اعلام خروج از پیمان تجارت آزاد آمریکای شمالی یا (NAFTA) در ۲۰۱۸ و امضای توافق جایگزین آن.
 - خروج از معاهده دوجانبه مودت و روابط اقتصادی، تجارت و کنسولی بین آمریکا و ایران در سال ۱۳۳۴ در ۲۰۱۸.
 - کناره‌گیری از معاهده پستی جهانی ۱۱۴ ساله سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۸.
 - اعلام خروج از معاهده تسلیحات استراتژیک با روسیه موسوم به (INF) در سال ۲۰۱۸. (حسینی‌متین، ۱۳۹۸: ۳۰). به این فهرست باید خروج از سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد "یونسکو" و تهدید به خروج از سازمان بهداشت جهانی و کاهش کمکهای آمریکا به این سازمان را نیز باید اضافه نمود.
- در راستای تکمیل این سیاست، دونالد ترامپ معتقد است تراز تجارت ایالات متحده با امنیت ملی این کشور ارتباط مستقیم دارد، از اینرو در حمایت از صنایع سنگین نظیر فولاد و آلومینیم، واردات این مواد را با ایجاد تعرفه‌های سنگین محدود و ممنوع کرده است. از سوی دیگر وی با بهره‌برداری از صنایع داخلی و ساخت کالا‌های صادراتی نظیر لوازم خانگی و خودرو به حمایت از صنایع سنگین تجاری داخلی اقدام نموده است. (Rampell, 2018: 4-5).
- ترامپ علاوه بر تلاش برای کاهش و رفع کسری تجاری کشورش با سایر کشورها از جمله چین، در صدد مازاد تجاری نیز بوده است. وی همواره در نظر دارد تا در صورت تعامل اقتصادی با سایر کشورها، بازی با حاصل جمع صفر را در پیش بگیرد. (Cho, 2016: 2).
- بنابراین می‌توان گفت، دونالد ترامپ نهادها و سازمانهای بین‌المللی را صرفاً برای افزایش

ثروت کشورش در نظرمی گیرد و توجهی به نقش هژمون لیبرال برای آمریکا بعنوان مهمترین پشتیبان نهادهای بین المللی ندارد.

- عدم اعتقاد به تولید " کالا های عمومی " بین المللی

بهره گیری آمریکا از سازمانها و نهادها و همچنین تولید کالاهای عمومی بین المللی و در مجموع بهره گیری از قدرت نرم جهت مشروعیت بخشیدن به قدرت سخت و برتری نظامی نسبت به دیگر بازیگران بوده است. این قدرت نرم - آن گونه که لیبرال ها می گویند- در ایجاد نقش مهم "هژمون لیبرال" برای ایالات متحده موثر بوده است. در همین راستا، اندیشمندانی چون نای^۱، والت^۲، آیکنبری و ذکریا^۳ معتقدند قدرت نرم آمریکا پیوند وثیقی با دیپلماسی چند جانبه این کشور دارد، همچنین کوپچان و آیکنبری بر این عقیده اند که مردم سالاری لیبرال در نظام سیاسی داخلی آمریکا به چیرگی این کشور مشروعیت می بخشد. (پارما و کاکس، ۱۳۹۰: ۱۳ - ۱۵).

اما برداشت دیگری در بین بخشی از سیاستمداران و اندیشمندان آمریکا نیز وجود دارد که با تولید کالاهای عمومی امنیتی و بخصوص کالا های مالی - تجاری و اقتصادی، این کشور هزینه هنگفتی را متحمل می شود. در واقع این دسته معتقدند، هزینه اصلی تولید این کالاها بر عهده آمریکا به عنوان ایجاد کننده و حافظ سیستم مستقر بین المللی است، اما تضمین مستحکمی جهت جلوگیری از "سواری مجانی" رقبا نیز وجود ندارد و همین سواری مجانی رقبا، یکی از عوامل مهم کاهش شکاف قدرت، میان آمریکا و رقبا محسوب می شود. عمده ترین مصداق در بین رقبای آمریکا، چین است که با وجود استفاده گسترده از بستر اقتصاد آزاد موجود، از جمله بازارهای خود آمریکا، در تامین هزینه های سیستم، مشارکت مناسبی نیر ندارد و حتی در عوض همکاری های مناسبی با دولت های مخالف هژمونی آمریکا نیز دارد. (قنبرلو، ۱۳۹۰: ۲۵۹). در واقع ترامپ و طرفداران این طرز تفکر در

1- Joseph Nye

2- Stephen Walt

3- Fareed Zakaria

آمریکا، معتقدند که ایالات متحده جهت دفع و کنترل جاه طلبی رقبا می‌بایست فراتر از چارچوب‌های مشروع بین‌المللی دست به مداخلاتی در سیستم و نظم مستقر بزند. بر همین اساس مداخله فراتر از قواعد نظم مستقر بین‌المللی در زمان جورج واکر بوش در جهت کنترل رقبا و حفظ برتری آمریکا آغاز شد، بطوریکه وی تنها راه حفاظت از آمریکا و حفظ منافع ملی آن را رها شدن از محدودیت‌هایی می‌دانست که ائتلاف‌ها، حقوق بین‌الملل و رژیم‌های بین‌المللی بر این کشور تحمیل کرده‌اند. (Lamy, et al, 2005: 525). اما در زمان باراک اوباما چند جانبه‌گرایی سیاست اصلی آمریکا بود و این کشور بعنوان "هژمون لیبرال" به ایفای نقش پرداخت. لکن در زمان دونالد ترامپ، دنیا اوج مداخلات دولت آمریکا در توافقات و رژیم‌های بین‌المللی و در مجموع یکجانبه‌گرایی را شاهد بوده است.

بنابراین اگرچه دولت بوش دودلی و تزلزل آمریکا در ایجاد تعهدات چند جانبه را بیشتر ساخت و حتی در سال ۲۰۰۱ آمریکا برخی از قراردادهای پیمانهای بین‌المللی را فسخ کرد (Baker, 2001: 24 April)، اما این دونالد ترامپ بود که کاملاً واضح و آشکار بطور مکرر حتی با "سواری مجانی" متحدین آمریکا به مخالفت برخاست و منافع ملی را بر اساس امنیت ملی و امنیت ملی را نیز به ساده‌ترین شکل آن به معنای منافع اقتصادی تعریف کرده است، لذا سایر مفاهیم مانند کمک به صلح و امنیت جهانی و ثبات راهبردی و همچنین، امنیت متحدین آمریکا در مناطق ژئواستراتژیک جهان را به معنای "سواری مجانی" تعریف می‌کند که باید متوقف شود. ترامپ معتقد است "امنیت" کالایی است که آمریکا بعنوان یک قدرت برتر آن را برای سایر کشورها بخصوص متحدین و شرکای خود تامین می‌کند و سایرین باید "بهای" آنرا پرداخت کنند. (حسینی متین، ۱۳۹۸: ۲۲). در همین راستا، ترامپ در اجلاس G7 در ژوئیه ۲۰۱۷ در کانادا، متحدین عضو ناتو را به صراحت به "سواری مجانی" متهم کرد. (Gopalan, 2018, July 7)، که با استفاده از تضمین امنیتی آمریکا هیچ هزینه‌ای در قبال آن پرداخت نمی‌کنند، در حالیکه باید سهم خود را متقبل شوند.

دونالد ترامپ در بخش مالی - تجاری و اقتصادی با شدت و حدت بیشتری به مقابله با متحدین و رقبا اقدام نموده است.

وی جنگ تجاری بر سر تعرفه کالاها را با اتحادیه اروپا نیز آغاز کرد و در مورد واردات اتومبیل، فولاد و آلومینیوم تعرفه های سنگین ۱۰ تا ۱۵ درصدی را وضع کرد که اتحادیه اروپا نیز دست به اقدام متقابل زد. همین وضعیت در مورد ژاپن و کره جنوبی بوقوع پیوست. (حسینی متین، ۱۳۹۸: ۲۷). اوج جنگ تعرفه ها با رقیب اقتصادی آمریکا یعنی چین اتفاق افتاد که چین نیز وادار به عمل متقابل گردید.

مخاطرات سیاست خارجی ترامپ برای نقش "هژمون لیبرال" مدنظر نهادگرایان

لیبرال

آنچه سبب می شود بازیگران اصلی نظام بین الملل از قدرت ایالات متحده بیمناک شوند، عقب نشینی این کشور از سازمانها و نهادها و رژیم های بین المللی، استفاده بیش از حد از قدرت سخت و نظامی و یکجانبه عمل کردن بجای چندجانبه گرایی است. همانگونه که رابرت پاپ هم بیان می کند در دولت جورج بوش پسر، ایالات متحده با عدول از برخی معاهدات بین المللی، استفاده از قدرت نظامی و اتخاذ راهبرد یکجانبه گرایی، شهرت دیرین ایالات متحده را در داشتن نیت خیرخواهانه تغییر و بهانه هایی به دست قدرت های بزرگ داد تا از قدرت آمریکا بهراند. (Pape, 2005: 7-10). اما با به قدرت رسیدن دونالد ترامپ، وی در واقع سیاستهای جورج بوش پسر را به طرز اولی تکمیل نمود.

سیاست عقب نشینی از معاهدات و رژیم های بین المللی و اوج آن خروج از معاهده موسوم به "برجام" بعنوان یک توافق بین المللی مهم و عدم پایبندی به تولید کالاهای عمومی، برای نظام مستقر بین المللی منطبق بر نظریه نهادگرایی نئولیبرال مخاطرات جدی ایجاد کرده است. از طرفی تولید کالاهای عمومی برای نظام مستقر از سوی آمریکا، به علت

رشد رقبای ایالات متحده و کم کردن فاصله خود با این کشور نیز می‌تواند برای خود آمریکا مخاطره‌آمیز باشد. در واقع اگرچه ترامپ با رفتارهایش برای نظام مستقر مخاطراتی ایجاد نموده اما خود ایالات متحده در یک پارادوکس نظری و عملی گرفتار شده است. چرا که تداوم هژمونی لیبرال برای ایالات متحده، منوط به توان این کشور در حفظ رویکرد برون‌گرایی است که نیازمند صرف هزینه‌های امنیتی، مالی و اقتصادی فراوان است (تویسرکانی و عسگرخانی، ۱۳۹۸: ۷۶). ولی این امر سبب نزدیک شدن فاصله رقبایی همچون چین به این کشور می‌شود و از سوی دیگر عقب‌نشینی از تولید کالاهای عمومی و یکجانبه عمل کردن سبب از بین رفتن مشروعیت بین‌المللی آمریکا و آغاز حرکت موازنه‌سازی قدرتهای جهانی در برابر این کشور می‌شود، اما دونالد ترامپ گزینه دوم را انتخاب کرده است.

برخی نیز معتقدند خروج ترامپ از معاهدات، نهادها و رژیم‌های بین‌المللی به معنای عدم اعتقاد وی به این معاهدات و نهادها نیست، بلکه وی تلاش می‌کند معاهدات و نهادهای جدیدی را ایجاد کند تا بهتر بتواند منافع کشورش را تامین نماید. بعنوان مثال به دنبال خروج از معاهده پاریس، وی تاکید می‌کند که، "ما در حال خروج هستیم، اما ما شروع به مذاکره خواهیم کرد و خواهیم دید که می‌توانیم معامله‌ای منصفانه انجام دهیم". (Trump, Brookings, 2017).

از طرفی شیوه و نحوه خروج و عقب‌نشینی ترامپ از بسیاری از معاهدات و رژیم‌های بین‌المللی که با بی‌اعتنایی به خواست و منافع دیگران حتی هم‌پیمانان آمریکا همراه بوده و بسیاری از آداب و رسوم متعارف و مرسوم را نیز بجا نمی‌آورد و تاکید ایشان بر عدم تولید کالاهای عمومی امنیتی و اقتصادی بدون ما به ازای آنها، بیشتر سیاست یکجانبه‌گرایی مطلق یک ابرقدرت را به ذهن متبادر می‌سازد تا چند جانبه‌گرایی و صرفاً بهسازی معاهدات و نهاد‌های بین‌المللی را، و همین امر تردیدها در مورد آینده و غیر قابل پیش‌بینی بودن رفتار وی را بیشتر می‌کند.

آمریکای ترامپ، متحدین را دشمن و رقیب خطاب می‌کند و بعضاً دشمنان قدیم را دوست تلقی می‌کند. ملاقات‌های وی و مواضع بسیار ابتدایی ایشان در برابر پوتین (۲۰۱۸) هلسینکی) و کیم جون اونگ (۲۰۱۸ سنگاپور) در تاریخ سیاست خارجی آمریکا بی‌سابقه بوده است. اوج خدشه دار نمودن اعتماد بین‌المللی ایالات متحده، در مورد توافقنامه هسته ای ۵+۱ موسوم به "برجام" روی داد که ترامپ به راحتی به تعهدات بین‌المللی رئیس‌جمهور پیشین آمریکا پشت کرد و پرستیژ آمریکا را خدشه دار نمود. همچنین دونالد ترامپ با کناره‌گیری از دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۲۰۱۸ میلادی و نیز بازنگری در معاهداتی که آمریکا را ناگزیر به مراجعه به دیوان می‌کند تعجب همگان را برانگیخت (ر.ک به: حسینی متین، ۱۳۹۸: ۲۹). ترامپ با پشت کردن به چند جانبه‌گرایی بعنوان اصل بنیادین نظم موجود و قاعده‌ای که اساس مشروعیت "هژمون لیبرال" محسوب شده و در پیش گرفتن "یکجانبه‌گرایی" که مهمترین نشانه یک "هژمون بدخیم" محسوب می‌شود، اعتماد نسبی ایجاد شده در نظم مستقر که در طول بیش از نیم قرن با همکاری بخش وسیعی از جهان ایجاد شده بود را با علامت سوال بزرگی مواجه کرده است.

در کنار این سیاست‌ها باید به اظهارات اسلام‌هراسانه ترامپ و حمایت وی از انتقال سفارت اسرائیل به بیت المقدس که سبب خدشه دار شدن وجهه آمریکا نزد اعراب مسلمان گردید نیز اشاره کرد (Rugh, 2019: 1-2). همچنین مواضع و عملکرد ترامپ در قبال حمایت از ائتلاف نظامی به رهبری عربستان در یمن و بخصوص در قبال قضیه قتل "جمال خاشقچی" روزنامه‌نگار سعودی نشان داد که ترامپ به افکار عمومی جهانی و ارزشهای مورد ادعای آمریکا نظیر حقوق بشر، کمترین اعتنایی ندارد که همین امر سبب شد منتقدان وی حتی در بین جمهوریخواهان، او را متهم به نادیده گرفتن ارزشهای آمریکایی نمایند. نیکلاس اونف^۱ از پایه‌گذاران نظریه سازه‌انگاری نیز معتقد است که زوال آمریکا در دوره اخیر (دوره ترامپ) تسریع شده است و جای هیچگونه اغراقی نیست که ترامپ متعهد به از

1- Nicholas Onuf

کار انداختن نظم مبتنی بر قانون است، چرا که وی نظام دموکراتیکی که بیش از دوپست سال قدمت دارد، را به بازی گرفته است. (دهقانی و دیگران، ۱۳۹۸: ۳۸-۳۹).

فرید ذکریا در این باره معتقد است، در دولت ترامپ به نظر می‌رسد آمریکا دیگر به ایده‌ها و اهدافی که در سه چهارم یک قرن، محرک حضور بین‌المللی این کشور بوده‌اند، علاقه‌ای و در حقیقت اعتقادی ندارد. (Zakaria, 2019:10-16). علاوه بر این آنتونیو گوتروش^۱ دبیر کل سازمان ملل بدون نام بردن از ترامپ با اشاره به درگیری آمریکا با تعارضات مختلف از جمله در تجارت بین‌الملل می‌گوید: "این به آن معنی است که قدرت جاذبه آمریکا که چندین دهه قبل یک مولفه برجسته در روابط بین‌الملل بود، امروزه از تاثیرگذاری کمتری برخوردار شده است"، وی معتقد است با اینکه آمریکا زمانی ثبات جهانی را تضمین کرده است، اما اکنون تاثیرگذاری خود بر رویدادهای جهانی را از دست می‌دهد. (Friedman, NY Times: 2018). ترامپ با اولویت بخشیدن به قدرت سخت، جایگاه ممتازی برای قدرت نرم در سیاست خارجی و بخصوص صدور ارزشهای آمریکایی قائل نیست و مبنای تعامل با دیگر کشورها را صرفاً منطق "هزینه - فایده" قرار داده است. به عقیده جیمز کوران، دونالد ترامپ وظیفه اصلی دولت را محافظت از شهروندان [آمریکایی] و ارتقای رفاه آنها قرار داده است (Curran, 2018: 1). در مجموع اینگونه رفتارهای دونالد ترامپ سبب ایجاد تردیدهای جدی بین بازیگران نظام بین‌الملل و ایجاد ابهام در آینده جایگاه "هژمون لیبرال" ایجاد کرده است.

نتیجه‌گیری

رابرت گیلپین شارح نظریه ثبات هژمونیک معتقد است صرف وجود قدرت برتر مادی برای رسیدن به جایگاه "هژمون" کافی نیست. بلکه قدرت هژمون باید با ایجاد نهادها، سازمانها و رژیم‌های بین‌المللی، تولید کالاهای عمومی، امنیتی، مالی - تجاری و اقتصادی

1- Antonio Guterres

و در مجموع چند جانبه گرایی و پرهیز از یکجانبه گرایی، با کسب "مشروعیت" خود را به جایگاه "هژمون لیبرال" برساند. کاری که ایلات متحده تلاش کرده است به آن جامه عمل بپوشاند. مجموعه عوامل فوق الذکر سبب استفاده کشورها از ویژگی های نظم مستقر با پشتیبانی آمریکا و جایگاه هژمون برای این کشور، که از این بهره مندی توأم با رقابت-که بیشتر ناشی از تولید کالاهای عمومی توسط هژمون بوده- به "سواری مجانی" نیز یاد می شود، مانع شکل گیری موازنه قدرت برابر هژمون نیز بشود.

اما با روی کار آمدن دونالد ترامپ، وی با اولویت دادن به منافع آمریکا و با شعار "اول آمریکا" و نادیده گرفتن منافع سایر بازیگران، تلاش کرده است با نگاه ناسیونالیستی به اقتصاد، از نهادها، سازمانها و رژیم های بین المللی عقب نشینی کرده و از پرداخت هرگونه هزینه ها در جهت حفظ جایگاه "هژمون لیبرال" برای ایالات متحده اجتناب نماید. بطوریکه می توان گفت دونالد ترامپ سیاست چند جانبه گرایی و تولید کالاهای عمومی را به نحو چشمگیری کنار گذاشته و مخاطرات جدی را برای ایفای نقش هژمون لیبرالی ایالات متحده که در طی سالیان دراز حاصل شده بود، ایجاد نماید. در صورت ادامه این سیاست، و مطابق آموزه های نظریه ثبات هژمونیک، نظم مستقر بین المللی و نقش "هژمون لیبرال" آمریکا به میزان زیادی با چالش مواجه خواهد شد، که نتیجه نهایی این امر می تواند سبب حرکت سایر بازیگران، بخصوص قدرت های جهانی به سمت ایجاد "موازنه قدرت" در برابر آمریکا گردد. چرا که ذات آنارشیک نظام بین الملل، اصل بی اعتمادی را ترویج می کند. بی اعتمادی نیز بازیگران را به سمت خودیاری و افزایش قدرت در برابر قدرت و ایجاد "موازنه قدرت" سوق می دهد. در واقع اندک مطابق نظریه ثبات هژمونیک گیلپین، "مشروعیت" ایجاد شده ناشی ایجاد و پشتیبانی از رژیم های بین المللی و پرداخت هزینه تولید کالاهای عمومی اقتصادی-تجاری و امنیتی توسط آمریکا بعنوان هژمون، به یکباره توسط دونالد ترامپ در حال فروپاشیدن است. با فروپاشی "قدرت نرم" مشروعیت بخش، آمریکا دیگر "هژمون مشروع" نخواهد بود، بلکه یک "هژمون غیرلیبرال" و اصطلاحاً بدخیم خواهد بود که بصورت خودکار نظام بین الملل به سنت دیرپای موازنه قوا برگشت خواهد خورد. در این

وضعیت کشورها بخصوص قدرتهای جهانی با هژمونی که بدنبال تحمیل خواسته های خود بر دیگران است، مواجه هستند. در صورت ادامه این روند، پیش بینی ها در مورد رهبری جهانی آمریکا و نقش هژمون لیبرال برای آن، در واقع آینده لیبرالی نظام بین الملل، نقش برآب شده و با بازگشت بی اعتمادی وحشت آفرین به یک ابرقدرت، کشورها به تدریج، بایستی خود را برای مواجهه و مقابله با یک هژمون غیرلیبرال و بدخیم آماده نمایند.

منابع:

- اختیاری امیری، رضا و علیپور، فاطمه و حسن زاده، فرامرز (۱۳۹۸). «تاثیر ناسیونالیسم اقتصادی آمریکا بر نظم تجاری لیبرال»، **فصلنامه سیاست جهانی**، دوره ۸، شماره ۱، پیاپی ۲۷، بهار، صص: ۱۶۱ - ۱۹۲.
- اوون چهارم، جان . ام (۱۳۸۳). «لیبرالیسم فراملیتی و برتری آمریکا یا ملاطفت و نرمش آمریکا در نگاه بیننده»، در: جی. جان ایکنبری، **تنها ابر قدرت، هژمونی آمریکا در قرن ۲۱**، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران، انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
- ایکنبری، جی جان (۱۳۸۳). **تنها ابر قدرت، هژمونی آمریکا در قرن ۲۱**، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران، انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
- پارما، ایندرجیت و کاکس، مایکل (۱۳۹۰). **قدرت نرم و سیاست خارجی ایالات متحده، دیدگاههای نظری، تاریخی و معاصر**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی غیر انتفاعی .
- پورا احمدی، حسین و سعیدی، روح الامین (۱۳۹۰). «رابطه فرهنگ و هژمونی در عرصه جهانی: رویکردی گرامشینیستی»، **فصلنامه رهیافت های سیاسی و بین المللی**، شماره ۲۸، زمستان، صص: ۱۴۳ - ۱۸۰.
- تویسرکانی، مجتبی و عسگرخانی، ابو محمد (۱۳۹۸). «نسبت میان سیاست خارجی درون گرا / برون گرا با ظهور و سقوط هژمونی های جهانی»، **فصلنامه مطالعات روابط بین الملل**، سال دوازدهم، شماره ۴۶، تابستان، صص: ۴۱ - ۸۶.
- جمشیدی، محمد (۱۳۸۶). «نظام های بین المللی قدرت محور: تک قطبی، هژمونی، امپراطوری»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال دهم، شماره چهارم، مسلسل ۳۸، زمستان .
- جنیدی، رضا و ملائی، مسعود (۱۳۹۸). «راهبردهای مبتنی بر قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران در مقابله با قدرت هوشمند ایالات متحده آمریکا»، **فصلنامه راهبرد سیاسی**، دوره ۳، شماره ۸، صص ۶۵-۸۹.
- جهانیان، شهاب و اسلامی، سعید (۱۳۹۹). «بررسی مقایسه ای استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن بیست و یکم»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال بیست و سوم، شماره اول، شماره مسلسل ۸۷، بهار .

- حسینی متین، سید مهدی (۱۳۹۸). «ترامپ و ضرورت بازسازی نظم بین‌المللی لیبرال و دموکراسی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۳۳، شماره ۱، بهار، صص: ۵ - ۴۴.
- خضری، رویا (۱۳۸۸). «سیاست اروپا در قبال نقش آمریکا در چارچوب مناسبات فرآتلانتیک: هژمون لیبرال یا امپریالیستی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و سوم، شماره دو، تابستان.
- دهشیار، حسین و نورانی، سیدامیرسینا (۱۳۹۹). «ناسیونالیسم اقتصادی دونالد ترامپ و رهیافت شبکه‌ای در سیاست خارجی آمریکا»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال سیزدهم، شماره ۴۹، صص: ۴۳-۷۴، بهار.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۴). اصول و مبانی روابط بین‌الملل (۱)، تهران: سمت.
- دهقانی، خسرو و دیگران (۱۳۹۸). «تحلیل تاثیر سیاست‌های دونالد ترامپ بر قدرت نرم آمریکا»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۳۵، تابستان، صص: ۱ - ۱۸.
- زیبایی نژاد، مریم (۱۳۹۸). «احیای انگاره‌های مهم هویتی در پرتو انقلاب اسلامی ایران»، فصلنامه پژوهش‌های انقلاب اسلامی، دوره ۸، شماره ۲۹، صص: ۱۸۷-۲۰۶.
- ساعی، احمد و ترابی، قاسم (۱۳۸۹). «نظریه ثبات هژمونیک و بحران در نظام اقتصادی جهانی»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۰، شماره ۴، صص: ۱۴۳ - ۱۶۰، زمستان.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴). نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن، تهران: سمت.
- شمامی، رضاحجت (۱۳۸۷). «افول هژمونی آمریکا در مقابله با ایران، روسیه و چین»، دو ماهنامه ایراس، پیاپی بیست و یک، آذر و دی.
- طالعی حور، رهبر و امیدی، علی و شفیعی، نوذر (۱۳۹۷). «تحلیل هژمونی آمریکا بر اساس نظریه نئوگراشی»، فصلنامه مطالعات سیاسی، شماره ۴۱، پاییز، صص: ۲۱ - ۴۸.
- فلاحی، سارا و حیدری، نصرت‌اله (۱۳۹۸). «واکاوی سیاست خارجی دونالد ترامپ با تاکید بر هژمونی نظم جهانی لیبرال»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۳۵، تابستان، صص: ۵۹ - ۷۹.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۰). اقتصاد سیاسی مداخله‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی غیرانتفاعی.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۰). اقتصاد سیاسی مداخله‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴). روابط بین‌الملل، نظریه‌ها و روکردها، تهران: انتشارات سمت.

- کاظمی، پریسا و بشیری، اکبر (۱۳۹۸). «سازوکارهای تضمین حقوق بنیادین بشر در نظام حقوقی عمومی ایران»، دو فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، دوره ۸، شماره ۱۶، بهار و تابستان، صص ۱۴۰-۱۱۹.
- کسینجر، هنری (۱۳۸۳). **دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱**، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی معاصر ابرار تهران.
- لیتل، ریچارد (۱۳۸۳). «رژیم های بین المللی»، در: جان بیلیس واستیو اسمیت، **جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه ها، ساختارها و فرآیندها)**، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
- لیتل، ریچارد (۱۳۸۹). **تحول در نظریه های موازنه قوا**، ترجمه و بررسی غلامعلی چگینی زاده، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
- مرشایمر، جی جان (۱۳۹۸). «ملزم به افول: ظهور و افول نظم بین المللی لیبرال»، اینترنشنال، ۲۱ خردادماه، قابل دسترس در: Theinternational.ir/great-power/item/2712
- مرشایمر، جی جان (۱۳۹۸). **توهم بزرگ رویاهای لیبرال و واقعیت های بین الملل**، ترجمه منصور براتی و دلیله آشتیانی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
- مظفر پور، نعمت الله (۱۳۸۶). **رویارویی آرمانشهرگرایان**، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- نای، جوزف (۱۳۹۲). **رهبری آمریکا در سیاست بین الملل: تداوم و گسست**، در: جوزف نای و رابرت پاپ و دیگران، ترجمه عسگر قهرمانپور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- نای، جوزف و پاپ، رابرت و دیگران (۱۳۹۲). **قدرت و موازنه نرم در سیاست بین الملل**، ترجمه عسگر قهرمانپور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- والتز، کنث (۱۳۸۳). «واقع گرایی ساختاری پیش از جنگ سرد» در: جی جان ایکنبری، **تنها ابر قدرت، هژمونی آمریکا در قرن ۲۱**، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران.
- Baker, Gerard, (2001), "bush heralds' era of U.S self-interest", international herald tribune, (April 24).
- Ben , chu , (2016) , "Donald trump is not just a security threat to America , he's an economic threat too", the independent retrieved from :

- <https://www.independent.co.uk/voices/donald-trump-security-threat-to-us-america-economic-threat-mexican-wall-a7181161.html>
- Cox, Michelle, (2002), "world hegemony and the United states", International studies perspectives, (3). No. (1).
 - Cox, Robert, (1998), "Gramsci, hegemony and international relations: an essay in method", millennium: journal of international studies, No. 12, pp162 – 175.
 - Curran, James, (2018), "Americanism, not globalism": president trump and the American mission, Lowy institute, Sydney, Australia.
 - Freidman, Thomas. Lauren, (2018), "time for G. O. p to threaten to fire trump" in:<http://www.nytimes.com/opinion/impeach/-fire-president-trump>(December , 24).
 - Gilpin, Robert, (1987), the political Economic of International Relations: Princeton: Princeton University Press.
 - Gopalan, Sandeep, (2008), "a new security an alliance might be better than NATO free – riders", the hill, (July 7), available at:
 - <http://www.brookings.edu/.../brookings-euperts-on-trumps-national-security-sterategy>.
 - <https://thehill.com/opinion/national-security/395875-a-new-security-alliance-might-be-better-than-nato-free-riders>
 - Isere, Emre, (2007), "Neo – Gramsci an analysis of u. S hegemony today", in: spire journal of law, politics and societies, no. (2). (1).
 - Jervis, Robert, (2006), "the remaking of a unipolar world", the Washington quarterly, vol. 29, No. 3 (summer), pp. 7 – 18.
 - Keohane, R, and Nye, J, (1977), power and Interdependence: world politics in transition, publisher: Boston Little Brown.
 - Keohane, Robert and Nye, Joseph. S. (ads), (1987), "power and Interdependence Revisited", International Organization, Vol.4. No.4.
 - Kindle Berger, Charles, (1973), the world in depression, 1929-1939, university of California press.
 - Mastanduno, Michael, (1997), "preserving the unipolar moment: realist theories and U. S. grand strategy after the cold war", international security 21. No. 4 (spring).
 - Pope, Robert. A, (2005), "soft balancing against the united states]", international security, vol. 39, no. 1 (summer) pp.7 – 45.
 - Rampell, Catherine, (2018), "Trump's trade policy is stuck in the 80 s the 1689 s", the Washington post (w p company l l c)
 - Renshon, a, Stanly, (2012), Barak Obama and the politics of redemption Lst Edition. New York: Rutledge.

- Rose, Gideon, (2018), “The fourth founding: The United States and liberal order”, foreign affairs, volume 98, no. 1. pp. 9 – 21.
- Rough, William. A, (2019), “trump and American’s soft power”, Palgrave Macmillan publishes journals, monographs and reference.
- Trump, Donald, (2017), report Brookings experts on trump’s national security strategy, available in:
- U.S. National security strategy (N S 2010) IN: https://obamawhitehouse.archives.gov/sites/default/files/rss_viewer/national_security_strategy.pdf
- U.S. National security strategy (N S 2017) IN: <https://scholarcommons.usf.edu/cgi/viewcontent.cgi?referer=https://www.google.com/&httpsredir=1&article=1655&context=jss>
- Zakaria, Fareed, (2019), “the self-destruction of American power, Washington squandered the unipolar moment”, Foreign Affairs (98), Number (4), July/August, and pp.: 10-16.
- Zakaria, Farid, (2008), the post – American world, publisher www. Norton Company.

